

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
راه دوم برای تخلّص از اشکال، دیروز بیان شد که فرمایش محقق خوئی است. ما برمی گردیم حالا به این
فرمایش. چون با فرمایش حضرت امام که امروز نقل می کنیم یک ما به الاشتراک و ما به الامتیازاتی دارند و
بعضی مطالب مربوط به هر دو می شود. و بعضی مختصّ به بعضی است دون بعض. از این جهت داوری نهایی را
بعد از نقل کلام حضرت امام قدس سره می کنیم.

خب محقق خوئی فرمود حقیقت بیع تبادل بین مالین هست در جهت ملکیت. با آن توضیحی که ایشان دادند و
فرمودند به این ما اشکال اجازه را حل می کنیم. هم اجازه و هم اشکالی که از ناحیه ی بایع بود حل می کنیم و هم
اشکالی که از ناحیه ی مشتری در صورتی که مشتری فضولی باشد. به بیان مفصّلی که دیروز گذشت.

شبهه همین مطلب را حضرت امام قدس سره دارند. که ایشان هم می فرمایند که حقیقت بیع مبادله ی دو مال
است. حتی فی جهة الاضافة الملكية را هم ندارد. این چیزی که محقق خوئی داشت این را هم ایشان حذف
کرده. تبادل دو مال است. شاهد بر این هم که فی جهة الاضافة الملكية ندارد این است که بیع در یک جاهایی
وجود دارد که اصلاً ملکیت وجود ندارد. تا شما بخواهید بگویید فی جهة الاضافة الملكية است. مثلاً دو تا وقف
است. دو مال موقوفه است که شرایط صحت بیع در هر دو فراهم شده. مواردی هست که وقف را می شود
فروخت. خب ولیّ امر این موقوفه مبادله می کند آن را به ولی امر آن موقوفه. خب این جا تبادل حاصل می شود
اما فی جهة الملكية که این جا نیست. ملکی نیست بنابراین که بگوییم وقف اصلاً فکّ الملك است یا لا اقل یک
مواردی فکّ الملك است. چون اختلاف است که کلاً فکّ الملك است یا تفصیل است بعضی از موارد فکّ
الملک است بعضی از موارد نیست حالا ما در جایی بحث می کنیم که فکّ الملك است. یا در اموال زکوی، خب
مال زکوی مال کی هست؟ شارع می آید حاکم شرع این مال زکوی را می فروشد پول آن را می خواهد بگیرد الان
یک مخارجی که در باب زکات برای حاکم اجازه داده شده این کار را انجام می دهد. خب این مال زکوی که
ملک کسی نیست.

س: مال آن عناوین نیست؟

ج: مال آن عناوین هم می‌گوییم نیست. دلیل نداریم که مال عناوین باشد. آن‌ها مصارف هستند. کما این که در خمس هم بعضی‌ها همین‌جور فرمودند که این‌ها مصارف هستند. ملک کسی نیستند. خب آیا در این موارد چه‌جور تبادل در ملکیت شما تصویر می‌کنید؟ بنابراین لیس حقیقه البیع الا التبادل بین المالین همین.

س: از جهت؟؟ نسبت به مکلیت نیست ملک، ملک‌الله است مثلاً، این آقا هم؟؟

ج: نه ملک‌الله هم نیست. یک‌جا فرموده خدا که در باب خمس اگر حالا معنای آن هم لام ملکیت اعتباری باشد بله مالکیت حقیقه درست است. تکوینیه خدای متعال نسبت به ماسوای خودش مالک تکوینی است. اما مالکیت اعتباریه، این آیا در مورد خدا اصلاً تصور دارد یا ندارد؟ حالا اگر هم تصور داشته ما دلیل نداریم همه‌جا خدای متعال برای خودش چنین مالکیتی را قرار داده است. «فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَى» (انفال، ۴۱) فقط در آن‌جا گفتند که این به قرینه‌ی وحدت سیاق مثلاً بگوییم این‌جا هم ملک خدای متعال هست. که خب عده‌ای هم این را قبول ندارند که حتی آن‌جا.

خب پس از این فرمایش ایشان اشکال بر کلام محقق خوئی... اگر فرمایش ایشان را تصدیق کنیم اشکال بر آن فرمایش محقق خوئی هم روشن شد که ایشان فرمود تبادل در ملکیت است. و روی این مانور داد ایشان و این را حلال مشکل قرار داد که این ملکیت، ملکیت خاص شخص نیست ملکیت.. بعد این آقا ادعا می‌کند که من مصداق این ملکیت هستم. این‌جور درست می‌کردند دیگر.

ایشان با این حرف خودشان در حقیقت دارند آن را می‌زنند. می‌گویند نه ما این‌جوری نمی‌توانیم بگوییم. این فقط به قرینه‌ی این مواردی که گفتیم، این تبادل در ملکیت نیست. تبادل در این دو مال است. خب وقتی تبادل در دو مال شد مشکل به طور کلی به؟؟ حل می‌شود. آقای فضول، اگر فضول بایع است و مشتری اصیل است این آقای فضول آمده چه کرده؟ این کتابی را که خیال می‌کرده که مال خودش هست می‌گوید من این را با آن دراهم تو، با آن پول تو مبادله کردم. انشاء مبادله می‌کند. این انشاء مبادله واقعاً در عالم اعتبار و قانون تحقق پیدا می‌کند. به عنوان انشاء. بعد اگر اصیل آمد گفت عیبی ندارد این انشاء مؤثر می‌شود. و این تبادل خارجی هم محقق می‌شود. در ناحیه‌ی مشتری هم خب آن آمده چه کرده مشتری؟ به هر صیغه‌ای گفته باشد چه بگوید قبلت و چه بگوید تملکت، چه بگوید ملک، لبّ حرفش چی هست؟ لبّ حرفش این است که من این درهم را با آن متاع مثلاً مبادله کردم. خب باز صاحب الدراهم که اصیل هست می‌آید می‌گوید باشد. انفذت، أجزت.

پس حالا این‌جاها را ما یک خرده منّا به آن اضافه می‌کنیم بعد می‌گوییم چرا؟ پس به این شکل حل می‌شود مسئله. بنابراین لا اشکال عقلی و لا اشکال عقلانی در بین نیست و قابل تصحیح است حالا که قابل تصحیح شد پس عمومات «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، ۲۷۵) و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱) و «جَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، ۲۹)

همه‌ی این‌ها می‌گیرد و فرقی بین این قسم فضولی و آن دو قسم قبل که آن‌جا فضولی برای خودش نمی‌خرد و نمی‌فروخت، برای مالک اصیل می‌فروخت یا می‌خرد. این‌جا مشکل آن این بود که برای خودش بود. یک اشکال اضافه داشت. ما این اشکال اضافه‌ی آن را حل کردیم. اشکال اضافه‌ی آن که حل شد این هم مثل آن قبلی‌ها مشمول ادله واقع می‌شود. این فرمایش ایشان.

یک اشکال مشترک وجود دارد بین ما افاده المحقق الخوئی و ما افاده السید الامام قدس سره. و آن این است که این تبادل آیا واقع البیع هست حقیقه البیع هست یا یک لازمه اعمی است که یترتب تارةً علی البیع و اُخری بر سایر امور. خود بیع همین است. یا این‌که نه این یک چیزی است این تبادل یک اثری است که یترتب هم بر بیع و هم مثلاً بر صلح. اگر دو نفر آمدند مصالحه کردند. صالحت، که مثلاً این یک کتاب‌هایی دارد که نمی‌دانم چی هست؟ توی یک گونی کتاب‌هایی هست به ارث به او رسیده اصلاً نمی‌داند این کتاب‌ها چی هست؟ آن هم همین‌طوری هست. می‌گوید صالحت، این را به آن. آن هم می‌گوید صالحت به آن. خب اگر بیع باشد که باطل است. چون مجهول است ثمن و مثنی مجهول است. اما در صلح اشکالی ندارد یغتفر فالصلح ما لا یُغتفر فی غیره. و باب صلح خیلی باب خوبی هست خیلی چیزها را حل می‌کند. ما به این قانون‌گذاران و دولتی‌ها گاهی همین‌ها را عرض می‌کنیم حالا به گوش‌شان می‌رود یا نمی‌رود خدا می‌داند. می‌گوییم خب شما نروید از راه بیع و فلان و این‌ها ... که ما هی اشکال می‌کنیم آقا آن شرط بیع نیست آن فلان نیست آن فلان نیست. با مصالحه درستش کنید. یا خیلی از کارهایی که توی بانک‌ها انجام می‌شود اگر بر اساس آن عناوین عقود بیع و کذا و این‌ها باشد آن یک شرایط خاصی دارد نباشد باطل می‌شود. اما با صلح، یُغتفر فی الصلح ما لا یُغتفر فی غیره من المعاملات. خب این جوری حل می‌شود.

خب صلح است آیا وقتی که صلح می‌کنند این مبادله‌ی مالین این‌جا انجام نشده؟ فی جهة الملكية، همان فی جهة الملكية‌ای که محقق خوئی می‌فرمود. یا همین که امام می‌فرمایند. مبادله شده دیگر، اما بیع نیست. با این‌که صلح بود. پس این‌که ما بیاویم بگوییم لیس حقیقه البیع الا هذا، حقیقت بیع این است چه به نحوی که محقق خوئی فرمود و چه به نحوی که حضرت امام قدس سرهما فرمودند می‌گوییم نه این حقیقت بیع این نیست. این یک لازم اعمی است یک اثر اعمی است که در موارد بیع صحیح تحقق پیدا می‌کند فرضاً حالا از آن اشکال امام فعلاً صرف‌نظر کنیم که همه‌جا گاهی نیست این جهت ملکیت ... این یک مناقشه که وجود دارد.

س: استاد اقسام بیع شمرده نمی‌شود؟

ج: نه. مصالحه خودش عقد برأسه. یک بحثی هست توی باب مصالحه که آیا مصالحه یک عنوانی است که بی‌رنگ و آب است و مثل تعریفی که برای ملائکه کردند یا برای جن کردند که یتشکّل باشکال المختلفة، به هر صورتی درمی‌آید، مصالحه گاهی بیع می‌شود گاهی هبه می‌شود گاهی اجاره می‌شود گاهی مضارعه می‌شود و

لکن قول حق در آن جا این است که مصالحه خودش معامله برآسه. فلذاست که آن ها آن شرایط را ندارند. اگر بیع می شد خب شرایط بیع را باید داشته باشند.

س: مشکل در بقیه ی جاها هم می آید؟ هر جایی که صلح باشد آن حالت مضاربه اگر باشد آن شکل مضاربه را می گیرد ...

ج: اما به عنوان توافق است. ببینید شارع برای هر چیزی یک خصوصیتی قرار داده تا این که متعاملین یک وقتی می خواهند یک چیز خیلی محکمی باشد خیار مجلس داشته باشد چی داشته باشد کذا داشته باشد می گوید آن راه است. یک جای کار می خواهد آسان باشد نمی خواهد آن زحمات را بکشی، هموار کرده راه را.
س:؟؟؟

ج: بله راه های مختلف قرار داده. این توافق است.
س: توافق ولی محتوای آن صلح با آن مضاربه یا آن صلح با آن بیع محتوا یکی است.
ج: نه محتوا یکی نیست. نه منشأ دو تا هست.

س: این مبادله است آن هم مبادله است صلح هم مبادله است بیع هم مبادله است
ج: نه مبادله چیزی است که در این جا رخ می دهد در آن جا هم رخ می دهد هم در این جا رخ می دهد هم در آن جا رخ می دهد اما ماهیت این امر که این هم لازمه ای است که بر این هم مترتب است. مثل تنفس، مثلاً می گوئیم تنفس مال آدم هست فقط. لازمه ی اعم حیوان است ممکن است این حیوان انسان باشد ممکن است که بقر باشد ممکن است که غنم باشد.

س: شما بفرمایید انشاء مبادله، انشاء مبادله توی این هست؟؟؟
ج: انشاء مبادله نیست. همین را می خواهیم بگوئیم. می خواهیم بگوئیم انشاء مبادله ی بین المالین نیست حقیقتش. بلکه این اثر و خاصیه مترتبه. اما حقیقتش چی هست بیع؟ تملیک عین بعوض است. بله وقتی تملیک شد نتیجه ی تملیک چه می شود؟ این می شود که پس بنابراین این مثنی می رود در کیسه ی مشتری. ثمن می آید در کیسه ی بایع. پس قهراً مبادله شد این دو تا شیء. اما نه این که همین مبادله شدن را انشاء کرد نه تملیک را انشاء کرد. این را به ملکیت او درآورد در مقابل آن ثمن. خاصیت آن این است که قهراً پس در اثر این، این مال می رود در حیطه ی آن قرار می گیرد این ثمن در حیطه ی این قرار می گیرد پس قهراً نتیجه ی آن این است که این جا چه شد؟ یک مبادله ای محقق شد. حالا اگر هبه می کرد...

س: هبه معوضه است.

ج: هبه ی معوضه هم که همین طور چیزی محقق می شد.

س: صلح را چه می فرمایید؟

ج: صلح هم همین جور است توافق می‌کنیم که این هر چه هست من خصوصیات آن را نمی‌دانم چه هست؟

س: تملیک؟؟؟

ج: صلح می‌کنیم که این مال شما آن مال من. اما این‌جا آن شرایط را شارع نگفته. این‌جا نفرموده که باید عوضین، متصالح به‌ها باید روشن باشد حقیقت آن‌ها برای شما معلوم باشد آن‌جا گفته. در بیع فرموده ثمن مجهول باشد باطل است مثنی مجهول باشد باطل است. آن‌جا یک اختیارات خاصی را جعل کرده این‌جا جعل نکرده. این برای این است که روابط اقتصادی بین مردم طرق مختلف داشته باشد مردم قدرت مانور داشته باشند. یک‌جا می‌خواهند خیلی کار محکمی باشد هیچ نباشد می‌گوید آن راهش هست. بیع است. یک‌جا نه زحمت دارد برای شما آن جوری، حالا خصوصیات آن را بخواهی بفهمی، معلوم بکنی مقدار ثمن چیه، مثنی چیه، ماهیت آن چیه، حقیقت آن چیه؟ این‌ها ... یک راه دیگری را قرار داده که این راه‌ها همه‌اش هم این جوری نیست که تخصیص من الشرع باشد. این‌ها بین عقلاء هم رایج بوده شارع هم آمده همین‌ها را دیده که درست است. امضاء کرده گاهی یک قیودی هم کم و زیاد کرده بر اساس آن قیود فرض می‌کنیم.

س: این تعریف شما با آن مثال‌های امام نمی‌سازد. آن دو تا مثالی که امام زدند؟؟؟

ج: حالا آن مثال‌ها را هم حالا ببینیم جواب دارد یا ندارد؟

پس بنابراین این چیزی است که مشترک الورد علی کلا العلمین قدس سرهما.

س:؟؟؟ مگر تسالم نیست؟ شیخ فرمودند حقیقت صلح تسالم است

ج: خب تسالم هست دیگر بله.

س: خب پس این که امام گفتند مبادله است با صلح تداخل پیدا نمی‌کند صلح تسالم است بیع مبادله باشد.

ج: نه مُنشأ مبادله نیست. مُنشأ این است که ما تسالم می‌کنیم توافق می‌کنیم نتیجه‌ی این تسالم و توافق ما دو تا این می‌شود که مبادله هم انجام می‌شود.

س: این یعنی این چیزی به صلح پس پیدا نمی‌کند که همین شما ادعا می‌فرمایید که این ...

ج: پس حقیقت بیع این نیست این چیزی است که هم در موقع بیع کردن انجام می‌شود هم در موقع صلح کردن

انجام می‌شود هم در موقع بیع معوضه انجام می‌شود

س: و مُنشأ می‌تواند تبادل باشد دیگر؟ وقتی که این تسالم است؟

ج: بیع ولی نیست یعنی احکام بیع را ندارد. ما داریم توی بیع حرف می‌زنیم. و اگر حقیقت بیع را شما جوری

تعریف کردید قهراً آن وقت جواب شیخ را باید بدهید. نه جواب‌های ایشان. این‌ها آمدند روی تبادل خواستند

تبادل که انشاء نکرده. او آمده گفته مَلْکُکَ هذا بهذا، آن هم گفته گفته تَمْلَکُکَ، بعد اگر اشکال در تَمْلَک کردیم

که او گفته من تَمْلَک کردم برای خودم، آن وقت آقای اصیل وقتی می‌خواهد بگوید که من این را امضاء

کردم تملک کردن او را امضاء می‌کند؟ این که بر خلاف مرادش هست. همین حرف‌های شیخ را باید بزنیم می‌گوییم آقا بله گفته تملکت، ولی این تملکت که می‌گوید به حیثیت تقییدیه‌ی آن هست. پس بنابراین وقتی که به حیثیت تقییدیه‌ی آن شد پس موضوع واقعاً آن حیثیت تقییدیه می‌شود. یعنی چون مالک هستم آن وقت این آقایی که گفته تملکت چون خودش را مصداق مالک بودن قرار داده گفته تملکت. حالا من واقعاً اصیل هستم؟ من که واقعاً مصداق هستم خب می‌گویم قبلت. می‌گویم اجزت. ببینید شیخ این راه را رفتند بخاطر این جهت است.

حالا امام خواستند بگویند که این راه شیخ را ما لازم نداریم این راه درست نیست. ما می‌گوییم مبادله است خب مبادله که شد مبادله‌ی این دو تا را که انجام داده کاری به مالک‌ها هم که ندارد خب ...

س: اگر صلح تسالم است آن نقض حضرت‌عالی از بین می‌رود. ولی بیان بهتر آن این است که بگوییم آقا ما آن‌چه که از مفاد او بود می‌فهمیم این نیست. ولی این نقض حضرت‌عالی که می‌فرمایید به صلح نقض می‌شود اگر بگویید قبول داریم که صلح تسالم است آن نقض دیگر از بین می‌رود.

ج: چرا؟

س:؟؟؟ چون تبادل است. آن نقض از بین می‌رود. راه درستش این است که بگویید آقا مفاد عرفی عقود این نیست.

ج: نه همان راه درست است. حالا بخاطر مماشات با شما، برای این که طول نکشد فرض کنید راه شما درست است.

خب بعد اما جواب حضرت امام، امام فرمودند که خب شما که می‌گویید تبادل در جهت ملکیت است خب یک جاهایی هست که ملکیت نیست. این را چکار می‌کنید؟ پس مقید به این نیست. این را سیدنا الاستاد دام ظلّه در فقه العقود این جور جواب دادند.

گفتند ببینید ما که می‌گوییم فی جهة الملكية مثال است نه این که موضوعیت دارد. و الا تبادل مال مگر بدون طرف می‌شود؟ تبادل در چی؟ در مکان؟ این مثلاً دو تا کتاب هست این جایش این جا بود آن جایش آن جا بود ما تبادل می‌کنیم این را می‌بریم آن جا. زید توی این خانه می‌نشست عمرو توی این خانه می‌نشست حالا عمرو را می‌برویم توی آن خانه، زید را از آن خانه برمی‌داریم می‌آوریم این جا. تبادل باید برای یک چیزی بشود آخر. همین جور تبادل پا در هوا که معقول نیست. پس باید تبادل در یک چیزی بشود. بنابراین ما نمی‌توانیم حذف بکنیم اصلاً نمی‌توانیم بگوییم نفس التبادل هست بدون هیچ چیزی. تبادل باید در یک چیزی باشد. منتها تبادل حتماً توی ملکیت باید باشد. بله متعارف معمولاً تبادل توی ملکیت می‌شود. ولی یک تبادل هم در آن آثار یا حقوقی است که در هر یک هست. ما در باب بیع لازم نداریم که حتماً تبادل در ملکیت باشد. یعنی محقق

حائری دام ظلّه کأنّ ایشان هم می‌پذیرند ما به تعریف به تبادل اشکالی نداریم ولی این که شما ملکیت آن را حذف می‌کنید در این مناقشه داریم یعنی نه در این که ملکیت را حذف می‌کنید در این که می‌گویید متعلق نمی‌خواهد همین تبادل است می‌گوییم این نمی‌شود. خب تبادل باید در یک چیزی باشد. منتها آن چیز اوسع است از ملکیت. گاهی ملکیت است گاهی یک چیزهای دیگر هست. مثلاً الان توی مثال وقف که شما زدید امام مثال دو تا موقوفه را زدند. که فرمودند که «کما فی بیع الوقف أو بیع وقف بمال وقف بناءً علی عدم کون الموقوف ملکاً أحد» یا فرمودند «و کمبادلۃ الزکاة بمثلها من ولین الشرعیین» حالا مثلاً این زکات را که این آقا دارد آوردند پیش این حاکم شرع گندم است آن زکات‌هایی که آوردند پیش آن حاکم شرع مثلاً گوسفند هست. حالا این آقا به گوسفند احتیاج دارد در آن محل، این آقا به گندم احتیاج دارد این‌ها دو تا ولیّ امر این‌ها هستند. این‌ها می‌آیند این می‌گوید من آن را می‌فروشم به او، آن را می‌فروشم به او. خب این جا می‌فروشم به او یعنی تبادل می‌کنم این دو تا را در چی؟ در ملکیت؟ نه. در آن اختیاراتی که هر کدام از ما داریم. یعنی من نسبت به این یک اختیاراتی شارع به من داده بود یک حقوقی من نسبت به این داشتم که تصرفاتی می‌توانستم در آن بکنم الان این تصرفات این را، این گندم‌ها را می‌برم تحت تصرفات تو که شما آن تصرفاتی را که جایز هست برایت را انجام بدهی. آن حیوان هم می‌آید پیش من که این کارها را در آن انجام بدهم. پس باز هم تبادل است در آن تصرفات و آن خصوصیتی که می‌شود.

پس بنابراین این جوری نیست که ما بگوییم فقط در ملک است.

س: با تبادل حلش کردید؟

ج: تبادل که هست.

س: تملیک العوضین شما فرمودید با آن حلش کنید. با همان راهی که خودتان فرمودید. با همان تملیک العوضین، شما فرمودید حقیقت بیع تملیک العوضین است با این چه جوری حل می‌شود؟ یعنی می‌گوید الان حرف امام و این‌ها هست تبادل، حالا یک چیزی به آن اضافه کردید.

ج: حالا فعلاً ما داریم... آن اشکال آن چه می‌شود؟ آن مطلب آخر.

س:؟؟؟ وقتی داریم تعریف می‌کنیم توی تعریف که مثال نمی‌آورند. مثلاً بگوییم انسان حیوان ناطق سفید پوست است؟؟؟ این جزو تعریف نیست که از باب مثال است.

ج: چی از باب مثال است؟

س: این تملیک.؟؟؟ جهت اضافه‌ی تملک‌یه ایشان آوردند و ایشان گفتند از باب مثال است ولی چون غلبه دارد این را آوردیم.

ج: کی گفت این را؟ آقای خوئی.

ج: آقای خوئی نگفت.

س: ???

ج: آقای خوئی نه، بر سر حرف خودش ایستاده. می گوید در ملکیت. آقای حائری می فرماید در جواب کی؟ در جواب حضرت امام. می گویند امام به قائلین به قول که می گویند تبادل در حیث اضافی ملکیت است امام اشکال می کنند می گویند نه. به دلیل این که ما یک مواردی داریم که ملکیتی وجود ندارد تا شما بگویید تبادل در ملکیت است. آقای حائری جواب می دهند می گویند آن ها حالا ما می آییم زبان شان می گذاریم یا نه تصحیح می کنیم حرف آن ها را یک کمی.

س: این از باب مثال که ایشان فرمودند که غالباً این جوری هست و از باب مثال است توی تعریف که مثال نمی آورند که. وقتی که می خواهیم یک چیزی را تعریف کنیم می گوییم مثلاً بیع را تعریف کنید

ج: بحسب غالب هست دیگر. چون بحسب غالب هست این جوری گفتند. اگر نمی گویند تصحیح می کنیم. حالا شما به عبارت مثال اشکال می کنید، تصحیح می کنیم می گوییم این جوری هست. به دلیل این که این جاها بیع واقعاً هست. صحت بیع دارد پس از این می فهمیم که بله بیع عبارت است... شما آن حرف را اصلش را قبول کردید یا نه؟ شما قبول دارید که تبادل ... آقا این دو تا مال متبادل شدند در چه جهتی آخر متبادل شدند؟ نمی توانیم....

س: لازمه ی آن هست دیگر. یعنی تبادل این بدل از آن، آن هم بدل از این.

ج: بدل در چی هست؟ در مکان تبادل شدند؟

س: بحسب خودش.

ج: خب بحسب خودش چی هست؟ یعنی بحسب خودش تبادل کردند که این به جای آن، این قرض به جای آن قرض، شما آسپرین به جای آن خوردی، پس این بیع شد این جا؟ خب بحسب خودش نمی شود. هر تبدالی به هر جهتی که اسم آن بیع نیست که.

س: ???

ج: بله همین دیگر. پس تبادل بدون قید و شرط و بدون هیچی که نمی شود. تبادل به یک چیزی باید باشد. یا به مکان باشد یا در خصوصیت باشد یا در ثمره باشد یا در آثار باشد. یا در هر چیزی باشد. خب آن جا که اسم آن را بیع می گذارند می گوید آقا ما هم آسپرین را مثلاً با یک قرص دیگری که حالا همان فایده ی آسپرین را داشته باشد آکسار مثلاً، بگوییم ما فروختیم این را به آن. چه جور فروختیم؟ به جای این آن را می خوردیم حالا دیگر. می گویند این را؟ نه. خب نمی گویند این را، بیع نیست هر تبدالی. پس اصل این مطلب درست است که تبادل یک جهتی می خواهد.

پس بنابراین ایشان فرموده «و بذلک» بعد از این که اشکال به آقای خوئی کردند می گویند «و بذلک یتّضح ایضاً ما فی کلام سید الامام رحمه الله من حلّ الاشکال بأنّ البیع عبارة عن مبادلة المال بالمال و هذا لا یتقوم بإدخال المال فی ملک من خرج من ملکه العوض الآخر حتی یلزم عدم مطابقه الاجازة للانشاء» مال لازم نیست ملک لازم نیست باشد که آن اشکالات پیش بیاید. «فإنّ هذا یردّ علیه أنّ المبادلة لابدّ أن تكون مضاف الی ظرفٍ ما» یک چیزی باید اضافه بشود. مبادله ی در یک چیزی. «و الا لم یکن مبادلة فإنّ أضيفت الی ظرف المكان فمن الواضح كونها اجنبیة عن البیع» مبادله کردیم به این که این آقا را بردیم آن جا، آن را گذاشتیم این جا. اگر این باشد پس الان من این کتاب را آوردم گذاشتم این جا، این را هم از این جا برداشتم گذاشتم آن جا، پس باید بگویم بیع انجام داد فلانی. این که نیست.

«و إن أضيفت الی عالم الملكية» اگر گفتید مبادله ی در جهت اضافه ی ملکیت که قائل می گفت، محقق خوئی می گفت «فهذا هو معنی أنّ احد العوضین یجب ادخاله فی ملک من خرج من ملکه الی آخر» اضافه ی ملکیت دارد تبادل می شود دیگر.

بعد می فرمایند که تا این که ادامه می دهند بخاطر بعضی جهات دیگر، تا این که به این جا می رسند «و الخلاصة أنّ الاشکال فی بیع الفضولی لنفسه لا یتوقّف علی تخصیص البیع بالتبادل فی عالم الملكية» که آقای خوئی می گفت. «بمعناها الخاص» ملکیت به آن معنای ویژه و خاصی که ملکیت دارد. «بل حتی مع توسیعه للتبادل فی عالم الحقوق بشكل عام» یعنی ما تبادل این ها را کردیم در حقوق شان، یک حقوقی این جا بود یک حقوقی آن جا بود این را با حقوقی که داشت مبادله کردم با حقوقی که آن آقا با آن مثلاً مال زکوی داشت. یا با آن وقف داشت.

پس بنابراین می گوئیم تبادل در چی هست؟ در ملکیت، ملکیت را یک معنای عام برای آن می کنیم. نه آن معنای خاص ملکیت. یک معنایی که حتی شامل اختیارات و حقوق و امثال ذلک هم می شود. با این، این جور.

خب این مطلب سیدنا الاستاد دام ظلّه هم مطلب حقی است منتها آن اشکال اول سر جای خودش باقی هست. و آن اشکال مشترک. که ما می گوئیم اصلاً حالا شما با این خب حل کردید یعنی تصریح کردید گفتید که در مقایسه ی آن نظریه، نظریه ی محقق خوئی با نظریه ی حضرت امام قدس سرهما، آن نظریه ی محقق خوئی حالا با یک اصلاح مایی، که آن را توسعه بدهید در ملکیت، آن اقوا به قبول است تا این. این درست است. اما در عین حال هر دو نظریه ها مبتلا به این اشکال هستند که آن چیزی که ندرکه بوجوداننا و بفطرتنا این است که «تبادل لیس معنی البیع بل هو اثرٌ مترتبٌ و خاصیةٌ مترتبةٌ علی أنحاء من المعاملات» پس یک لازمه ی اعمی هست. که هم در مورد بیع هست هم در مورد

س: حاج آقا کدام معامله هست که حقیقت آن مبادله ی مال به مال باشد؟

ج: هم در اجاره هست. در اجاره هم تبادل است. در قسمی از آن لااقل. تبادل بین پول و منفعت مثلاً دار. هم در مضارعه هست هم در مضاربه هست هم در صلح هست هم در باب هبه‌ی معوضه هست تبادل که همه‌ی این‌جاها هست.

س: حاج آقا این اشکال توی تملیک عین به مال هم می‌شد دیگر، شیخ جواب دادند گفتند هبه‌ی معوضه شرط توی آن دارد ...

ج: همه‌ی آن‌جاها... دیگر این‌ها بحث‌هایی است که باید به آن‌جا مراجعه بشود که آن ما به الامتیازات این‌ها چیست؟ بله هر کدام از این تعاریف یک اشکالاتی به آن شده جواب آن‌جا داده شده. خب دیگر بحث‌های این که حقیقت این‌ها چی هست؟ اشکالات آن‌ها را چه جور باید دفع کرد؟ مال آن‌جا هست.

حالا این‌جا الان مبنا داریم حل می‌کنیم. می‌گوییم کسی که پس بنابراین بخواهد از راه تبادل بیاید مسئله را حل بکند باید این مبنا را بپذیرد در آن‌جا و ما هم آن‌جا یادمان نمی‌آید که امام معنا کرده باشند به تبادل. شاید هم کرده باشند الان من یادم نیست. اگر گفتند اضافتین خب پس باز این‌جا آن تفاوت پیدا می‌کند چون اضافه را این‌جا حذف کردند.

س: الان تعریف شما که شبیه تعریف شیخ هست چه جوری بر وقف؟؟ انشاء تملیک؟؟

ج: تملیک یعنی چی؟ تملیک یعنی تحت سلطه قرار دادن. یعنی این متاع را ما تحت سلطه قرار می‌دهیم. نه به آن معنای خاص. معنای تملیک یعنی این را تحت سلطه‌ی تو قرار دادند. حالا این سلطه یک وقت سلطه‌ی مالکانه می‌شود یک وقت سلطه یک چیز دیگری می‌شود. این را تحت

س:؟؟

ج: بله به دیگری.

س: اجاره را هم می‌گیرد. تملیک به منفعت هم می‌شود اجاره. الان بیع شد الان اجاره هم می‌شود انشاء تملیک منفعت مثلاً.

ج: اجاره تملیک منفعت نیست. علوم اولین و آخرین را می‌خواهید در این‌جا وارد بکنید.

س:؟؟

ج: نه. ببینید آن‌جا همان‌طور که شیخ در آن‌جا فرموده است در باب اجاره تملیک منفعت است در مقابل کرایه. اما آن‌که انشاء می‌شود عوضیه الكرایه است. نه تملیک. آن ضمنی هست. و الا اگر یادتان باشد در همان‌جا هم کسانی که تعریف کردند بیع را به تملیک به عوض، اشکال کردند آقا اشتراء هم همین است. آن هم ثمن را تملیک می‌کند به عوض مبیع. یک جوابی که آن‌جا دادند به این است که تملیک بایع به دلالت مطابقی است و بالمباشرة است و بالاصالة است اما آن یک کار دیگری است که یتضمّن بالتّبع این‌که این تملیک می‌شود. یعنی

کار تو را قبول کردم آن که مشتری انجام می دهد می گوید یعنی کار تو را قبول کردم که قبول کردن کار او يتضمن که پس قهراً این ثمن هم شد ملک تو در مقابل آن. پس آن جا آن تملیک به عوض آن چیزی است که انشاء می شود مباشرة و انشاء می رود روی آن قرار می گیرد. اما اشتراء مباشرة تملیک این در مقابل آن نیست. بلکه مطاوعه هست یعنی قبول کردن کار اوست که ??? علیه و يستنتج منه این که پس این شد ملک او در مقابل آن. اما خود این مطلب منشأ آن نیست. و حالا حرف های دیگر و مطالب دیگری که این جای آن در تعریف عناوین معاملی است در محل خودش.

بنابراین این جا هم حل مسئله ای این جا یک مقداری متوقف است بر این که ما در تعاریف بیع و امثال این مبنای ما چی باشد و چی را اختیار کرده باشیم؟ مع غمض از آن جا این جا بخواهیم حرف بزیم نمی شود. بنابراین این عمده ترین طرقي بود که در مقام بیان شده. بعضی از فرمایشات دیگر هم از اعاضی این جا بیان شده که دیگر آن ها احتیاج به بیان و تفصیل ندارد من جمله من فقط اشاره می کنم اما حتی قائل آن را هم عرض نمی کنم. چون به قول مرحوم امام لا يُتَوَقَّعُ من هذا العظیم أن یقول بمثل هذا المطلب.

و آن این است که گفتند آقا می دانید چی هست؟ گفتند اصلاً اجازه عقد مستأنف. این حرف ها نیست. منتها به لباس آنفدت و أجزت هست. این اصلاً یک عقد جدیدی هست. کأنّ او می گوید که آن چیزی که فضول انجام داده کأن لم یکن شیئاً مذکوراً، آن را می ریزد توی زباله دان تاریخ. می گوید آن که هیچ. س: ???

ج: چه از طرف این و چه از طرف آن دیگر. فلذا یک قبول جدیدی هم مثلاً می خواهد.

خب این را بعضی از اعاضم فرمودند

س: اشکال امام آن وقت به آن وارد می شود.

ج: بله که این خب اولاً عقد مستأنف نیست بالوجدان و الفطره این جوری نیست اگر این جوری هست خب آن قبول آن خورده به آن. دوباره شما که می آید می گوید أجزت، مثلاً بایع آمده این کتاب را فضوله فروخته به زید، من اصیل که صاحب این کتاب هستم و می بینم فروخته شده می گویم حالا أجزت، شما می گوید أجزت اجازه ی کار آن نیست کار آن کأن لم یکن شیئاً مذکوراً. من کأنّ خودم دارم ابتداءً می گویم بعث هذا الكتاب. خب آن قبلت آن که به کار آن خورده بود به کار من که نخورده بود پس آن دوباره باید بگوید قبلت. و حال این که در این جا چنین چیزی گفته نمی شود. گفته می شود همین که آقای مالک اصیل آمد گفته أجزت کار تمام است دیگر، فلذا مرحوم امام می فرمایند از دو جهت باید گفت که این لا يُتَوَقَّعُ من هذا العظیم أن یقول هذا.

یکی این که این عقد مستأنف کجا؟ اگر عقد مستأنف است چنین لوازمی دارد کجا می شود به این ها ملتزم شد؟ کجا به این فتوا خودتان می دهید دیگران می دهند این فتوا را؟ پس امثال این جور حل هایی که بالاخره گفته شده

و فرموده شده و از باب الجواد قد یکبوس و مال این است که خب این بزرگان که معصوم نیستند بعضی به قول مرحوم آقای آخوند حرف‌هایی می‌زنند که یقرب من شقّ القمر، آن قدر موشکافانه و دقیق و ظریف است و گاهی هم یک حرف‌هایی می‌زنند که این ... که بشر بفهمد که بابا

س: این جا قبلتُ خورده به مبادله‌ی مال

ج: آن از راه‌های دیگر شما دارید درست می‌کنید.

س: ???

ج: نه. آن پس همان راه‌ها شد.

س: ???

ج: نه آن می‌گوید آن‌ها همه باطل. این دارد عقدٌ مستأنفٌ. خب اگر عقد مستأنف هست پس قبلی‌ها هیچی، قبلتُ به آن‌ها خورده که می‌گویی هیچی، به این کاری هم که شما داری می‌کنی، قبلتُ به آن نخورده. آن‌که دیگر نمی‌روند سراغ آن بگویند قبلتُ.

س: ???

ج: آن‌ها ??? شده رفت پی کارش.

خب این بحث تمام شد. بحثٌ جدیدٌ که ان شاءالله در جلسه‌ی بعد ... پس نتیجه چه شد؟ نه تمام نشد یک چیزی باقی ماند. و ساعت گذشته دیگر. یک کمی از این بحث مانده وارد مسئله‌ی جدید می‌شویم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.